بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 12 اردیبهشت 1395.

بحث ما در مورد احادیث حل بود. خب در احادیث حل اولین حدیثی که از احادیث حل ما داریم حدیث مسعده بن صدقه است. در این حدیث یک بحث بودن أبیه است یا نبودنش آن خیلی تأثیر جدی ندارد. نسخ کافی تقریبا متفق هستند که عن أبیه دارد ولی علی القاعده باید عن أبیه زائد باشد همچنان که در تهذیب نیامده است. تهذیب روشن نیست برگرفته از کافی باشد. با علی بن ابراهیم شروع شده است اکثر مواردی که با علی بن ابراهیم شروع شده است از کافی گرفته شده است ولی این روایت در سیاق روایت هایی که از کافی گرفته شده است نیست این است که واضح نیست که از کافی گرفته شده است این است که تهذیب را نمی شود اینجا نسخه ای از کافی تلقی کرد. عمدتا بحث مسعده بن صدقه است. من یک رساله مفصلی در مورد مسعده بن صدقه نوشته ام می خواهم یک سری نکاتی از این رساله را پررنگ کنم یعنی بعضی از روش های کاری که در تشخیص اینکه دو تا عنوان یکی هستند یا نیستند را روی آن تکیه کنند. ببینید ما دو تا عنوان که در نظرمان هست می خواهیم ببینیم که اینها یکی هستند یا نیستند چند مرحله بحث است. مرحله اول اینکه آیا امکان ات حاد در اینها هست یا خیر. امکان اتحاد وابسته به شناخت آن نقاط مختص هر یک از عناوین است. یک عنوان یک سری مشترکات دارند دو عنوان یک سری مختصات. مشترکات که بحثی نیست هر دو می شود ؟؟؟. ممکن است کنیه شان هم یکی باشد لقبشان هم یکی باشد. خب واضح است که بحثی در آنها نیست. بحث سر آن مختصات است. مختصات را باید تحلیل یا طبقه بندی کرد. آن مختصات گاهی اوقات نام است، گاهی اوقات لقب است، گاهی اوقات کنیه است، گاهی اوقات نام پدر است، گاهی اوقات نام جد است. آن لقبی که هست. حالا این لقب که می گوییم به معنای عام همه اوصافی که در مورد یک راوی به کار برده می شود هست. آن لقب هم گاهی اوقات لقبی هست که مربوط به شغل شخص است. مثل عطار، صیرفی و امثال اینها. گاهی اوقات لقبی هست که یک نسبتی را در بر دارد. حالا آن نسبت گاهی اوقات نسبت به یک کتاب مثلا باشد. نسبت ها معمولا نسبت به قبیله اند. ولی گاهی اوقات ممکن است نسبت به چیز دیگری باشد. فرض کنید نسبت به یک شخص خاصی باشد. فرض کنید یک نفری شاگرد یک استاد هست و این شاگرد به اعتبار استاد به او نسبت داده می شود. یا مرید یک شخصی است. سعدی اتابک سعد زنگی به مناسب خلیفه آن زمان که سعد بوده است این هم سعدی شده است. نسبته این شکلی. نسبت به یک شخص. و جور های دیگری که نسبت می تواند تصویر داشته باشد. آن جایی که این عامل مختص از دو سنخ است مثلا یکی از آنها اسم است و یکی از آنها کنیه است. این جور چیزها احتمال اتحاد در آنها معمولا مشکلی ندارد. مثلا یکی از آنها مسعده بن صدقه است و یکی مسعده ابو الحسن است. اینکه یک نفر ابو الحسن نام اسم پدرش بن صدقه باشد مشکلی ندارد. یکی از آنها از سنخ کلیه است و یکی از آنها از سنخ نام پدر است. معمولا با هم دیگر مشکلی نداریم. مشکل معمولا در عناوین آن چیزی که هم سنخ هستند عامل مختص هایی که هم سنخ هستند. یکی اسم. اگر مثلا دو چیز هستند اسمشان مختلف است. یکی از آنها اسمشان حسن است و یکی از آنها اسمش حسین است. اگر بخواهیم بگوییم یکی هستند باید بگوییم یک نفر ممکن است هم نامش حسن باشد و هم نامش حسین باشد. این چه جوری امکان پذیر هست؟ گاهی اوقات به جهت اینکه یکی بحث تحریفات هست که آن یک مرحله است. از تحریفات بگذریم گاهی اوقات اسم ها تغییر یافته هم دیگر است. مثلا عبیس بن هشام الناشری با ابیس بن هشام الناشری. ابیس صغر عبیس است می گویند گاهی اوقات بعضی اسم ها را هم به صورت مکبر تعبیر می شود هم به صورت مصغر. فضل بن عثمان و فضیل بن عثمان. این در واقع همان فضیل بوده است و یا فضل بوده است که فضیل هم در موردش تعبیر شده است. یا در فارسی حسن و حسنک. حسنک در واقع همان حسن است یعنی حسن کوچک. به اعتبار اینکه گاهی اوقات یک شخصی اسم پدربزرگش را دارد آن پدر بزرگش را می گویند حسن کیا مثلا حسن بزرگ به نوه می گویند حسنک. حسن بزرگ و حسن کوچک. اینها بنابراین ممکن است به یک نفر هم حسن بگویند هم حسنک. حسن و حسنک یک اسم باشد این اسم را گاهی اوقات با اضافه کردن یک شیء دیگری تغییراتی در آن داده می شود. اینت غییرات از نوع تصغیر یک سری هایش است. عبیس عبیس، فضل فضیل، گاهی اوقات از سنخ تبدیل یک اسم به اسم عجمی است. لهجه محلی. مثلا علان کلینی. علی بن محمد کلینی با علان، علان همان علی هست که در لهجه فارسی علان تلفظ می شده است. حمدویه با احمد می تواند یکی باشد یعنی احمد حمدویه شده باشد. احمد و حمدان، اینها تبدیل های هم دیگر هستند و این تبدیلات گاهی اوقات تبدیلات یک لغت در لغت دیگر است و گاهی اوقات اصطلاحاتی محلی است مثلا بغداد و اینها خیلی وقت ها کلمه اویه، مثل عبدون، عبدالله گاهی اوقات عبدون و عبدویه تلفظ می کردند. خب اینها یک مرحله بحث یک بحث خیلی مفصلی ما در رجال دنبال می کردیم بحث تغییراتی که اسم ها پیدا می کردند. اسم ها چه تغییراتی پیدا می کردند. در یک منطقه عوض می شود یا گاهی اوقات بحث های تبدیلات تعریب، یک اسم کاسانی یا قاشانی. شوشتری و تستری این جور تبدیلاتی که در اسم ها ممکن است همچین تبدیلاتی شخص پیدا کند. خب این یک بحث بحثی که دقیقا اینها یکی هستند ولی تبدیلات گویشی، تبدیلات فرهنگ محلی امثال اینها یک اسم را به اسم دیگر تبدیل می کند. یک مرحله دیگر اینکه یک اسم نباشد دو تا اسم هستند ولی یک اسم آن ترجمه آن بحث باشد. فرض کن فضل بن شاذان با فضل بن مسرور ما اگر بخواهیم اینها یکی هستند یا نیستند ممکن است شاذان اصل اسمش شاذان بوده است این شاذان چون اسم فارسی بوده است رفته است در یک محیط تبدیل شده است به مسرور. شرح حال حافظ اسد را می خواندم می گویند حافظ اسد اول در مصر بوده است از چیزهای ناصر و اینها در آنجا چیز می خوانده است اینها لقبشان حافظ وحش بوده است بعد در اصطلاح سوری ها به اسد می گویند وحش ولی در مصر این اصطلاح مرسوم نیست. ناصر به او می گوید که اسمت چیست می گوید حافظ وحش. می گوید وحش، می گوید وحش همان است. می گوید خب بگو حافظ اسد دیگر خودش تبدیل می کند اسمش را به اسد از همان موقع که بر می گردد تبدیل به اسد می شود. خب این تبدیلات یک اسم به دلیل این مثل هم نیستند تبدیلات ترجمه هست در واقع. یک واژه به واژه دیگری ترجمه شده است. من در مورد جعفر بن محمد قولویه، جعفر بن محمد بن مسرور این احتمال برایم هست که قولویه یک کلمه ای فارسی باشد ترجمه عربی آن مسرور باشد. جعفر بن محمد بن قولویه که ما می خواهیم بگوییم همان جعفر بن محمد بن مسرور است این احتمال را جدی میدانم که قولویه ترجمه اش همان مسرور باشد و شادمان امثال اینها. چون دقیقا کلمه قولویه را من نمی دانم هنوز خیلی هم دنبالش رفتم که این کلمه چیست و از چه ماده ای گرفته شده است من احتمال می دهم که قولویه با شنگول که ما می گوییم شاد و شنگول و گول و اینها گول به معنای شادانی و اینها ارتباط داشته باشد و مسرور ترجمه قولویه باشد. و گاهی اوقات به دلیل به خصوص اسم های غریبی که وجود داشته است گاهی اوقات آن اسم ها را تبدیل می کرده اند. آقای مدیر مدرسه رضوی آقای کاظمی گاهی اوقات بعضی اشخاصی که فامیل هایشان فامیل های غریبی که بود اصراری که داشت می گفت این فامیل ها را تبدیل کنید. می گفت این فامیل ها بعدا اگر شما چیز شدید این فامیل شاید خودش چیز باشد. بحث تبدیل یک فامیل به یک فامیل دیگر را حالا گاهی اوقات یک دوستی داشتیم آقای تنها فامیلی اش را کرده است فائزی نسب خیلی من نمی دانم چطور شده است تنها خیلی برایش بد بوده است. نمی دانم چه شده است گاهی اوقات یکی مثلا به او متلک گفته است. دلا خو کن به تنهایی که از تنها بلا خیزد یک همچین شعری را برایش خوانده اند!!

تبدیل اسم خودش یک مرحله ای است که باعث می شود که این اسم ها به هم دیگر تبدیل شده باشند. این تبدیل اسم ها یکی از تبدیل ها در جایی هست که به خصوص غلام ها، در غلام ها این تبدیل زیاد بوده است یک مولایی که غلام را می گرفته است اسمش را عوض می کردند. در غلام ها خیلی مرسوم بوده است که می خواسته اند یک هویت جدید به این غلام دهند با آن چیز سابقش هیچ ارتباطی نداشته باشد. خب این یک مرحله، مرحله تعدد اسم هایی که وجود دارد باید دید اینها را توجیه کرد. حالا در بحث هایی که،این مربوط به اسم بود. مربوط به کنیه مثلا کنیه یک نفر ابو الحسن است یکی کنیه اش ابو علی است. بحث آیا یک نفر می توانسته است که دو کنیه داشته باشد؟ تعدد کنیه اینجا موضوعی است که باعث می شود بگوییم این دو را واحد کنیم. امکان اتحادش بر اساس قاعده تعدد کنیه است. در لقب هم همین، لقب هایی که از دو سنخ هستند در مورد امکان اتحاد معمولا مشکل خاصی ندارند. فرض کن در یکی از عنوان هایش عطار است. محمد بن یحیی العطار و محمد بن یحیی الاشعری. خب عطار با اشعری مشکلی ندارد چیز کردن. یا محمد بن یحیی الاشعری با محمد بن یحیی القمی. اشعری نسبت به قبیله است و قمی نسبت به شهر است. اینکه یک شخصی ممکن است از جهت قبیله به قبیله اشعر منسوب باشد از جهت بلد به بلد قم منسوب باشد خب این هیچ مشکلی از جهت امکان اتحاد نیست. این است که دقیقا این عناوین باید ارزیابی و تحلیل شود که اینها از یک سنخ هستند یا از دو سنخ هستند. معمولا جایی که از یک سنخ باشند یک نکته ای باید اینجا امکان اتحاد را ایجاد کند. مثل قاعده تعدد اسم، قاعده تغییر اسم، قاعده تبدیل لفظی اسم، تحولات گویشی اسم، امثال این قواعد یا قاعده تعدد کنیه قاعده تعدد لقب، تعدد شغل، یکی عطار است یکی صیرفی است ممکن است یک نفر هم عطار باشد هم صیرفی باشد. یک سری نکات این چنین است که باید مد نظر داشت.

خب طبیعتا در مورد قبائل جایی که نسبت به قبیله هست باید دقت کرد که این رابطه این قبائل چه شکلی است آیا این قبائل یکی از آنها اعم و اخص نیستند. اگر اعم و اخص باشند خیلی خوب هست. فرض کنید یکی از آنها هاشمی هست یکی از آنها مثلا قریشی است. هاشمی یکی از شاخه های قریش است. بنابراین هاشمی و قریشی خیلی راحت با هم دیگر امکان اتحادش وجود دارد. بنابراین یک مرحله بحث مهم دقیقا شناخت این عناوین مختص هست. من در رساله مسعده بن صدقه یکی از بحث های مفصلی که آنجا دنبال کردم چند بحث هم در موردش مطرح کردم، بحث القابی که در مورد اینها هست. بعضی ها ربعی، مسعده بن صدقه ربعی یا عبدی یا تعبیرات دیگر در مورد این مسعده بن صدقه یا مسعده بن زیاد وارد شده است و اینها مثلا عنوان عبدی به چه قبائلی منسوب است عنوان ربعی به چه قبائلی منسوب است و اینها آیا با هم دیگر امکان اتحاد دارند یا خیر. یک سری بحث های نسب شناختی هست. در اینجا یکی از بحث هایی که در شاخه های این بحث هست بحث مولویت است. مولی. آیا گاهی اوقات فرض کنید یکی از آنها ربعی است و یکی از آنها عبدی است. آیا می شود یک نفری که از یک قبیله عرب باشد مولای قبیله دیگر عرب باشد؟ مولویت در میان قبائل عرب هم مطرح بوده است یا کسی که مولای یک قبیله عرب هست حتما باید عجم باشد. بحثی که صاحب قاموس رجال نقل می کند که المولا فی مقابل العربی. مولا باید حتما عجم باشد. بنابراین اگر کسی مولا هست بنابراین حتما عجم نیست. عرب نیست یعنی از قبائل عرب اصیل نیست بنابراین با این طریق خیلی از بحث ها را ایشان می خواهد به هم بریزد. در حالی که یکی از بحث های رجالی مهم این است که مولویت در میان قبائل عرب هم بوده است. اصل مولویت، اصل آن آزاد شدگی هست یعنی یک شخصی که ولاء بیش از همه به معنای معتق هست در اصطلاحات رجالی یعنی کسی که آزاد شده یک قبیله باشد خودش را مولای آن قبیله می دانسته اندو همه کسانی که بعد از آزاد شدگی به دنیا بیایند. هم مولای آن شخص ازاد کننده بوده است و هم مولای آن قبیله بوده است. بنابراین ممکن است یک کسی که مولا تلقی می شود خودش اصلا هیچ سابقه بردگی نداشته است ولی اگر جد او مولای یک قبیله بوده است. خیلی وقت ها این مولویت به نوه و نتیجه و همین جور تا نسل های بعدی هم سرایت می کرده است. البته سعی شده است که این اولویت مقصور به آزاد شده مستقیم باشد ولی خب فرهنگ جاهلی که بر اساس نظام برده داری حاکم بوده است این فرهنگ خیلی عریقی به این سادگی این فرهنگ نمی توانسته از جامعه برچیده شود. این است که عملا عن حسین بن سعید را می گوید مولا علی بن الحسین. آقای خوئی خیلی چیز هستند می گوید حسین بن سعید بن کی بن کی بن کی مولا علی بن الحسین. آقای خوئی می گویند این مولی علی بن الحسین مربوط به آن جد بالایی است. در حالی که می تواند مربوط به خود حسین بن سعید باشد. چون مولویت، به اعتبار اینکه جد او آزاد شده است. این یکی از بحث هایی که در بحث توحید مختلفات و امکان اتحاد خیلی مهم هست شناخت رابطه این بحث های ریشه ای در مورد ولاء نحوه ولائی که وجود داشته است آیا بین قبائل عرب بوده است نبوده است چه بوده است و از این بحث ها. حالا در خصوص بحث مسعده بن صدقه و مسعده بن زیاد، یک مرحله بحث در امکان اتحاد آن بحث لقب هایش هست که خیلی بحث مبسوطی دارد من اصلا نمی خواهم الآن در این جلسه واردش بشوم در آن رساله مفصل به آن پرداخته ام که این مسعده بن صدقه در موارد به چه لقب هایی خوانده شده است مسعده بن زیاد به چه القابی خوانده شده است این القاب امکان اتحاد دارند یا نه. عمده چیزی که می خواهم روی آن بحث کنم بحث اینکه اسم پدر یکی از آنها صدقه هست یکی از آنها زیاد است. نام پدر. خب اینکه دو نفر نام پدرشان هم صدقه است هم زیاد است را چه جوری می توانیم حل کنیم؟ یکی از راه حل ها این است که دو نام داشته است. هم صدقه هم زیاد. مثلا برده بوده است به خصوص در بردگان این مطلب خیلی شایع بوده است که اسم را عوض می کردند. یکی قبلا زیاد بوده است و بعد صدقه شده است. تعدد اسم، این یک مرحله. یک جور دیگری برای امکان اتحاد این هست که ما بگوییم که، قاعده نسبت به جد. یک قاعده خیلی مهمی در آن زمان بوده است بحث نسبت به جد بوده است که این قاعده را بعضی از علمای اصولی ما به دلایل عدم آشنایی اش با این قاعده یک مقداری بحث ها را به شکل های دیگری مطرح کرده اند. مثلا یک کسی هست به نام علی بن عبد الصمد صاحب کتاب منیعه الداعی؟؟؟ در ادعیه. خب این شخص در رده مثلا مشایخ سید بن طاووس و اینها است. به نظرم در آن عصر است. یک علی بن عبد الصمد داریم که شاگرد شیخ صدوق است. آقای صدر که آن علی بن عبدالصمد شاگرد شیخ صدوق دو پسر داشته است. محمد و علی. مرحوم آقای صدر این محمد و علی ابنی علی بن عبدالصمد در روایت یکی از روایت های مهم باب تعادل تراجیح در اخبار علاجیه واقع شده اند. دو تا روایت مهم این بحث اینها در آن واقع هستند. خب آقای صدر بحث مفصلی مطرح کرده است متوجه این نکته شده است که این علی بن عبد الصمد صاحب منیعه الداعی نمی تواند با آن علی بن عبد الصمد یکی باشند اینها دو نفر هستند. خب چه کار کرده گفته است که ما دو تا عبد الصمد داریم. یک عبد الصمد بالا که آن علی پسرش است. یک عبد الصمد پایین. در حالی که این مطلب اصلا درست نیست. آن علی بن عبد الصمد پایین نسبش موجود است حالا آقای صدر آن زمان ها نمی دانسته. علی بن علی بن محمد بن علی بن، یک سلسله سند مفصلی دارد که حالا دقیق یادم نیست و با پنج شش واسطه به ان عبد الصمد می خورد علتی که این، از باب نسبت به جد علی بن عبد الصمد تغییر کرده اند. بزرگ خاندانشان همان عبد الصمد بالا بوده است. به این تناسب به اینها می گفتند آل عبد الصمد مثلا. و خب بحث نسبت به جد یک بحث خیلی مهمی است. حاج آقا در این بحث رجال نجاشی، ابو العباس نجاشی و عصر وی که مقاله ای که در مجله نور علم چاپ شد و بعدا هم در جرعه ای از دریا آمده است خب مفصل در مورد همین قاعده نسبت به جد و اختصار در نسب صحبت کردند و بحث های مثال های خیلی خوبی در مورد ابن نوح، ابن نوح صیرافی که چند گونه نام در موردش تعبیر شده است به چه شکل های مختلف، هفت هشت ده جور تعبیر از او شده است که این تعبیرات همه اشبه خاطر نحوه اختصار در نسب هست که در مورد این شخص، خب در بحث قانون اختصار در نسب آن جدی که آن شیئی که به او اختصار می شود یکی از دو شرط را باید داشته باشد. یا باید یک شخص معروفی باشد، یک شخص شناخته شده ای باشد یا باید شخصی باشد نامش غریب باشد. مثلا فرض کنید نام مثل فضّال که خب نام غریبی هست. حسن بن علی بن فضال، فضال جد اینها است. چون نام غریبی هست اختصار در نسب رخ می دهد. یا بنی طاووس، سید علی بن طاووس، طاووس جد هشتم یا نهمشان هست. چون طاووس اسم غریبی هست. چون مشخص است اسم خاصی است اسم ویژه ای است. این اسم ویژه باعث می شود یک چیزی شبیه فامیل می شده است. الآن در ادبیات عرب مرسوم است اسم پدر به عنوان فامیل فرزند قرار می گیرد. این هم اسم جد چندمی هم به عنوان فامیل برای معین نوه قرار می گیرد. یک جور این بحث غریب بودن. یک جور دیگر مشهور بودن است. مثلا در مورد ائمه اواخر علیهم السلام همه این ائمه را با ابن الرضا تعبیر می کردند. در کتب تاریخی ابن الرضا خیلی تعبیر، علتش چیست؟ علتش این است که امام رضا به خاطر قصه ولایت عهدی بسیار در جامعه اشتهار پیدا کرده بوده است. آن هم با تعبیر رضا. چون الرضا شعار بنی العباس بوده است. با الرضا من آل محمد و امثال اینها قیام کرده بودند. رضا یک خصوصیت خاص دارد در مورد اسم امام رضا جنبه سیاسی و آمال و آرزوهایی که بنی العباس داشته اند و با آن افراد را تحریک می کردند به اینکه ما می خواهیم به خلافت الرضا من آل محمد برسیم. خب طبیعتا این باعث می شده است که با تعبیر ابن الرضا تعبیر کنند. مثلا امام هادی امام عسکری همه اینها را با تعبیر ابن الرضا تعبیر کنند به خاطر اشتهار، یعنی انقدر کلمه رضا غرابتش اهمیت آن چنانی ندارد البته غریب هست نسبتا رضا. انقدر هم چیز نیست ولی عمده اش بحث اشتهار امام رضا مطرح بوده است که خیلی مشهور بوده است. قاعده اختصار در نسب عمدتا این هست که اسم های غیر مشهور، اسم های مشهور حذف می شده است و اکتفا می شده است به اسم های غریب. مثلا ببینید شیخ صدوق اسمش محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه است. می دانید در این اسم ها بابویه از همه غریب تر است. به خاطر همین به شیخ صدوق خیلی وقت ها محمد بن بابویه می گفتند. گاهی اوقات مثلا اسم پدرش را هم می آوردند محمد بن علی بن بابویه. به دلیل اینکه خود علی بن بابویه پدر شیخ صدوق هم یک شخصیت برجسته ای بوده است محمد بن علی بن بابویه هم به آن اضافه می کرده است. مثلا ابن قولویه گاهی اوقات جعفر بن قولویه می گفتند گاهی اوقات جعفر بن محمد قولویه می گفتند در حالی که قولویه جد پنجم و ششم است. به هر حال آن چیزی که در قاعده اختصار در نسب مطرح هست ذکر اسم های غریب هست و حذف اسم های مشهور مسعده بن صدقه و مسعده بن زیاد هم این مطلب احتمال دارد ما بگوییم که مثلا اسمش مسعده بن صدقه بن زیاد بوده است. صدقه حذف شده است و به جد نسبت داده شده است. یا مسعده بن زیاد بن صدقه بوده است. این امکان وجود دارد. ولی نکته ای اینجا وجود دارد در کل این بحث امکان اتحاد گاهی اوقات ما امکان اتحاد را به وجهی توجیه می کنیم که خود همان وجه مستبعد این احتمال می شود. مثلا در همین مسعده بن صدقه اگر ما امکان اتحاد را به نسبت به جد توجیه کنیم، این یک غرابتی اینجا وجود دارد و آن این است که قاعده نسبت به جد اسم های مشهور حذف می شوند. صدقه و زیاد هر دو غیر مشهور هستند. چه حالا مسعده بن صدقه بن زیاد بوده است که صدقه اش حذف شود چه مسعده بن زیاد بن صدقه بوده است زیاد آن حذف شود، اینها زیاد و صدقه یک اسم هایی هستند که غریب هستند هر دو شان و حذفشان یک مقداری خالی از غرابت باشد. مگر اینکه بگوییم آن صدقه شخص معروفی بوده است. به جهت معروفیت شخصیتی یک صدقه معروفی بوده است مسعده بن زیاد بن صدقه مثلا نسبت به آن جد نه به خاطر قرابت اسم ها است به دلیل اشتهار آن صدقه جد این بوده است که اینها را می گفتند مسعده بن صدقه یعنی آل صدقه است. یا برعکس زیادش معروف بوده است مسعده ای که از آل زیاد هست و امثال اینها. ولی نه آن، یعنی یک موقع توجیهش را ما از آن جهت می گیریم که چون اسم های غریب بوده است اکتفا به اسم های غریب کردیم و اسم های مشهور را حذف کردیم، خب این در مسعده بن صدقه و مسعده بن زیاد به راحتی قابل تطبیق نیست. مثلا اگر مسعده بن علی و مسعده بن صدقه بود خیلی راحت بود. چون می گفتیم مسعده بن علی بن صدقه بوده است و علی چون اسم مشهوری بوده است علی را حذف کردیم. خیلی راحت است این کما اینکه مثلا محمد بن علی و محمد بن بابویه که هر دو تعبیر از شیخ صدوق هستند خیلی راحت هست امکان اتحاد اینها. محمد بن علی بن بابویه بوده است علی را حذف کردیم به علت مشهور بودن. این است که ما در واقع امکان اتحاد را که درست می کنیم باید حواسمان جمع باشد که گاهی اوقات همین وجهی که امکان اتحاد را درست می کند، همین وجه در مرحله بعد که بررسی قرائن اتحاد و قرائن عدم اتحاد هست ممکن است به عنوان قرائن عدم اتحاد تلقی شود به دلیل اینکه این پدیده، یک پدیده نادری هست. مثلا ببینید ما اینکه بگوییم یک نفر ممکن است دو اسم داشته باشد. اصل تعدد اسم چه قدر زیاد است؟ آیا انقدر زیاد هست که ما به راحتی بتوانیم به آن ملتزم شویم؟ ممکن است یک موقعی بگوییم خود تعدد اسم خیلی ولو امکان دارد ولی زیاد اتفاق نمی افتد. یا تعدد کنیه. آیا تعدد کنیه خیلی زیاد است که یک نفر دو کنیه داشته باشد؟ بنابراین ما این نکته را باید توجه کنیم که آن نکته ای که با آن نکته امکان اتحاد دو عنوان را درست می کنیم، آن نکته چقدر امر طبیعی و راحتی است یا خودش امر غریبی است. بنابراین، خیلی نکته مهمی است در این بحث ها که توجه به اینکه ما امکان اتحاد را از چه طریق و روشی و بر اساس چه قاعده ای درست کرده ایم و آن قاعده، یک قاعده شایع است یا نادر است؟ همه کاربرد آن قاعده را باید دقیقا، مثلا همین اختصار در نسب +عرض کردم اگر اصل اسم های غریب نبودند. مثلا یکی شان اسم های شایع بود و یکی غریب بود خیلی راحت بود. چون اختصار در نسب در جایی که به حذف اسم های شایع خیلی چیز است. و به طور طبیعی هم مثلا محمد بن علی و محمد بن بابویه اگر بود اگر می خواهیم ما اینها را اتحاد کنیم می گوییم محمد بن علی بن بابویه بوده است. نه محمد بن بابویه علی. هیچ وقت بابویه را حذف نمی کنند اختصار کنند به علی. بابویه به هر حال خیلی اسم خاصی است. این است که اینها را یک مقداری باید در این بحث ها حواس انسان جمع باشد که چه کار می خواهد بکند.

سوال:....

پاسخ: آهان این نکته را هم یادم رفت بگویم. یکی از نکاتی که در این بحث هم هست بحث اینکه تحلیل حقیقت این چیزها. آیا صدقه اصلا اسم است؟ گفتم این بحث که اینها از چه سنخی هستند. گاهی اوقات بعضی ها نیاز به بررسی هویتی دارد. اگر یکی از آنها اسم باشد و یکی لقب باشد این به راحتی اینها وحدتشان درست می شود. عوامل اختلاف دو عنوان را باید اول طبقه بندی کنیم. برای طبقه بندی کردن باید خوب آنها را بشناسیم. گاهی اوقات کامل نمی شناسیم ولی امکان اینکه، یعنی ممکن است اسم باشد یا لقب باشد همین که دوران امر بین دو سنخ مختلف باشد امکان اتحاد را می آورد. یکی از چیزها در مورد مسعده بن صدقه و مسعده بن زیاد همین است که مثلا زیاد لقب باشد صدقه اسم باشد. آن وقت باید تحلیل کرد که آیا اصلا زیاد و صدقه به عنوان لقب آمده اند؟ اینها اسم بودنش که شایع است. هر دو شان اسم هایی هستند در کتاب های نسب و در کتاب های چیز به عنوان اسم مطرح هستند. طبیعتا باید مراجعه کرد به جاهایی که این اسم ها را تحلیل می کنند. این عنوان ها تحلیل می کنند اسم است، لقب است، کتاب هایی مثل تاج العروس کتاب های ضبط، در کتاب های ضبط این مطالب هست. مثلا می گویند که صدقه لقبٌ. زیاد لقبٌ. در کتاب های لغت تاج العروس از همه اینها برای شناخت چیز ها بهتر است. چون خود قاموس هم یک مقدار اعلام دارد تاج العروس هم که شرح آن است به اصطلاح از همه اینها بهتر است برای این جاها. حالا ادامه این بحث را فردا در موردش یک مقداری توضیح می دهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد